هذا
کتاب رسالهٔ حضرت
واقفی که حضرات واقفیه
باید بمسائل آن عمل نمایند
در مطبع گلزار حسنی در
بمبئی طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الافیون بقدرته وجعل فیه
شفاء الامراض بقوته وادخل المشتاقین له برحمته
لیهلك من هلك عن بینه ویحیی من حی عن بینه
وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه هم
خیر بریته ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم
بحرمة من کان خیر بریته وبعد چنین گوید
عبد اثم ابوالقاسم یزدی عفی الله عنه که از زمانی
که حضرت وافور در بین ناس مشهور و معروف
گشته الی الان کسی کما وکیفا قدر انرا ندانسته

وبعضی هم که طالب وی گشته وعارف در حقش
شده اند برخی ایشانرا هی از شرب آن منع مینمایند لهذا
لازم دانستم که شمۀ از اوصاف وفضائل وبعضی
از آداب ومسائل آنرا بعرض دوستان ومحبان
برسانم چه اگر اوصافش بسیار است وفضائلش
بیشمار واین رسائل را گنجایش عشری از اعشار
وکمی از بسیاران نیست من جمله معالج امراض
جسمانیست ومداوای آلام روحانی عهد دوستی
ومحبت وپیمان اتحاد ومودت را درمیان طالبین
خود محکم میسازد وشاربین خود را از فسق و
فجور وظلم وشرور وکبر وغرور دور می اندازد
وشارب الخمر را از شرب نمودن وزانی را از زنا
کردن باز میدارد شعر چیست این تازه که از اندازه
فزون روح فزاست گرمی که همه از او تازه کند روح سراست

ای برادر من بر تو باد که این چهار روز عمر خود را جز
کشیدن حضرت وافور مصروف دیگر هیچ نفرمائی
که عنقریب اجلت میرسد و این گوشتهای بدن
نازکت را که چندین سال بمال حرام و حلال فربه
ساخته طعمهٔ مار و مور میسازد جهیکه شود
طعمهٔ مار آخر و مور بگذار که کاهیده شود از وافور
و غصه بیجا مخور که گوشت بدنم از کشیدن وافور
کاهیده شد رباعی فربه تن خود نمودی از مال حرام
اینست که گویند بعضی بحرام زان پیش که در لحد شوی
طعمهٔ مور وافور بکش تا شودت کار بکام مگر نبوده
در هر مجلس و محفلی که اجتماع حضرات کثر الله امثالهم
میشود چگونه اتحاد و یگانگی با هم دارند و چشمهای [illegible]
جمهای تریاک یک یکدیگر را اعانت میفرمایند رباعی
وافور که این زمان ندیم عرفاست منکر شده نشر هر چه

وافوری

عین خطاست تا حضرت او درا نیمها ن گشت پدید
او واسطهٔ جمع میان طرفاست وایضاً خطبهٔ در ثنا
ان بزرگوار عرض شده وان اینست کرچهٔ عزت
با رفعت با میمنت با شوکت شفا دهندهٔ هر شل و
کور جذب کنندهٔ نزدیک و دور با ملاحت تر از
شیرین و شور گرم کنندهٔ تر از بخاری و تنور سرد
تر از شیر خشت وکافور زننده تر از مار و عقرب زنبور
سحی کنندهٔ هر دلکور ذلیل نماینده هر شخص غیور
پر خواص تر از مغز عصفور منفعت بخشندهٔ قبرکن
و مرده شور دور کنندهٔ از درگاه خداوند غفور
آباد کنندهٔ مزار و گور اعنی حضرت وافور غفر الله
ذنوب المشتاقین فی یوم النشور والبسهم الله
حلل النور فی دار السرور انکه دمش چون دم مسیح
محیا زنده کند مرده را بیکدو سه حبا ای پیسا

عاشقان کویش که دمی قرار ندارند و لحظهٔ در
مفارقتش صبر و شکیبائی نتوانند و چه بسیار
رخسارهای گلناری که در عشقش بزعفرانی مبدل
کشته و عمرهای طبیعی خویش را در محبت وی به
وچهل رسانیده هر که دراید که مقرب تراست
دنیا و عقباش مخرب تراست باری بعضی کسانرا
می بینم که سالها مرید و خادم حضرت وافور بوده
اند و حال فخریه میکنند که ما وافورا کم کرده ایم
یا آنکه اقرار مینمایند که ما وافور را ترک کرده ایم مگر
نمیبینی چه صدمهها از کشیدنش برانها وارد میاید

مثنوی دربارهٔ تارکان وافور

آنکه وافوری بد و ترکش نمود
زندگانی بعد از این بر او چه سود

سالها بودی مرید خادمش
جان و دل کردی فدای مقدمش

گر تو حتی کم کشیدی یک بسین
بودی اندر ماتم آن حبتین

شافور وافورهای بزرگ گوید

چون شدت اکنون که اغوا کشته — دست و دل از یاری او شسته

رحم کن بر خود ز بعد شصت سال — با منه تواند این وزر و وبال

گر نباشد عشق وافورت بسر — عاصی وی کشته هاکت بسر

هر که نبود خادم وافوریان — دست او کوته بود از حوریان

گر بهشت نقد خواهی ای کیا — یکقدم روسوی وافوری بیا

یکدو حبی کش که تا مخلص شوی — پاک از غش کردی و خالص شوی

بد چه بینی تو ز وافور ای اثیم — گر جهان کشی تو در دوزخ مقیم

شرم از شافور کن ای بوالفضول — تا شود طاعات تو یکسر قبول

همچو ایشان بر از وافور نیست — کی توان بیخضر تیر ظلمت زیست

بشنو از من معنی وافور را — تا چه در مانی بکار آید ترا

گر باین پنج حرف ما شرح بری — می نداری جز ملش را سرسری

معنی اجمالی اینرا بدان — واو و او واصل بحق جز ان ملا

هم الف از الفت و احسان بود — فانی فی الله فاء آن بود

واو دیگر وحدت و ودّ و داد — راء آن ریحان روحست و رشاد

چونکه دانستی تو قرب و حرمتش — جز دم وافور دیگر دم مکش

ای خوش انمردی که وافورش یکیست — خادم چاهی و قند و قوریست

ای خنک آنکس که عمر خویش را — صرف در وافور کرده بیریا

ای ابوالقاسم بروحت منت نما — مجلس وافور با صدق و صفا

ایضا در مدح حضرت وافور

شد بوافور هر که مونس و یار — گشت فارغ ز محنت و آزار

ایخوشا از سعادت مؤمن — که نماید و را همیشه شعار

روز و شب باید آنکه وافوریست — گاه باشد بکیف و گه بخمار

هب چت و چاهی و قلیان — همچو اشتر که میرود بقطار

هر که تریاکی است وافوری — هیچ از بهر او دریغ مدار

گر تو او را حقیر بشماری — خویش را عنقریب پست شمار

جمعی کان تمام وافوری — همچو اصحاب کهف اند غار

خوب رسید اجماعت رو — فاتقوا الله یا اولی الابصار

بین چه اشخاص صاحب عزت — شد از ملک و مال خود بیزار

هرچه

هرچه بود از منال و ملک پدر — از کم و بیش تا دو صد خروار
همه تریاک و قند و چاهی شد — وقنا ربنا عذاب النار
من تعجب ز ثقبهٔ وافور — کاینچنین تنگ و روزی بسیار
اشتهایش اگر بیان سازم — پر شود هرچه دفتر و طومار
بوالعجب بین نه در تنش روح — میزند ساعتی نفس دو هزار
میکند دوستان و یارانش — همچو زنبور و عقرب و چون مار
لی خدا این حرف را غلط گفتم — جانور نیست هست آدم خوار
گرچه من خود مرید وافورم — در مذمت نسازمش اظهار
لیکن اینها نه ذم آن باشد — خواستم تا نمایمت بیدار
محفلی بود خانهٔ سید — که بود همنام احمد مختار
عارفی در کنار مجلس بود — رفتم و من نشستمش بکنار
رو بمن کرد و گفت هسته — تو در این دایره قدم مگذار
آیة المال و البنون خواندی — که بفرموده خالق غفار
زینت دنیوی بمال و ولد — وین دو والذی بود بسیار

کرده وافور بهر ما مقطوع | وای از این غافلان کج رفتار
این عیال که جان و مالت را | میکنند فدای او صد بار
مونس و غمگسار هم بودید | خفته در هر شبی ترا بکنار
می نمودی جماع پی در پی | داشتی زینعمل بسی اصرار
حالیا ماه و سال میگذرد | که بکلی نمیرسد اخبار
منتظر هست یار دیرینه | رحم کن بر گدای چشم شمار
بر خود و بر عیال و بر مالت | کن ترحم که این نباشد کار
بر ابوالقاسم ابجدی رؤف | رحم فرما بحق هشت و چهار

در مذمت وضرر وافور گوید

ای که گشته قامت همچون الف | عقلت از سر رفته و گشتی خرف
میکشی وافور در هر روز و شب | خویش را افکنده اندر تعب
عمر خود بیهوده بنمودی تمام | میکشی وافور صبح و ظهر و شام
نه ز حق شرم و نه از پیغمبرش | پی روی ناکرده شرع انورش
شب چه خوابی یار تو آید کنار | میکشاید از وفا بند ازار

هرچه با تو دستبازی میکند | چشم گریان دلنوازی میکند
ازجهالت میرلی خود را بجواب | مطلقا اوراعمیکوین جواب
دل پر از حسرت رود در گوشه | چون غریب گرسنه بی توشه
کیف واقورت اگر یك بر صلات | می نیرزد ای برادر بیخود است
نه نماز و طاعتت ماند بجا | جمله اعمال تو یکسر شد قضا
صبح میخوابی الی وقت غروب | کشته غافل تو از کل عیوب
بر سر هر سفره بنشینی مدام | خون دل را میخوری با طعام
میرلی بیتو کرت پینکی | رفته غیرت از تو و بین بیرکی
سرفه کوزلك میکنی تا نصف روز | گرپیالا سرفه پائین گاه کوز
مختصر دنیا و عقبایت تباه | درد و دنیا مفلسی و روسیاه
برکشا قاسم تو چشم کور را | ترك نما زود این واقور را

در فائده و خواص واقور گوید

انراکه عصر موسم واقور بود | بی اخیا کشند و مجبور میشود
نازم بچه‌ها شریفش که هر یکی | فوراً علاج درد سل و کو میشود

تعجیل کن کشیدن وافور ای رفیق — زان پیشتر که خانه تو گور میشود

اینها که فرهمند یقین دان ز بیرهاست — بعد از دو هفته این تماشا عبور میشود

حیف است جسم نازک و این عنصر لطیف — آلوده چو خانهٔ زنبور میشود

چون قبض روح مومن وافور میکنند — موسی صفت روان بکه طور میشود

رفتن از اینسرا نکرده کسی علاج — در زیر التماس نه هم دور میشود

لیکن علاج فرهی و مار و مور را — از کثرت کشیدن وافور میشود

بر مومنین حضرت وافور شناسا — گر دمبدم دعا نکنی دور میشود

در داستان مجلس حضرت وافور گوید

صیقلی پر ز آتش همچون نور — کن تو حاضر محبت وافور

بعد از آن کرم کن سماور را — زود آور که موسمش شد دور

چاهی مشکفام را دم کن — که خمار آمد و شد ناجور

با سلیقه بجان من زوکی — استکان و پیاله را تو بشور

زود قلیان را مصفا کن — که ز آیات دهان خدای غفور

جمله همصحبتان وافوری — کو که اینک بیک بیت محشور

طالب

طالب چند جوی از هستی — بعد از اینها نشین بکیف و نفور

مدح وافور از ابوالقاسم — هر که بشنید میشود مسرور

در هجو و فائدۀ وافور گوید

داستانی دارم از وافور یاد — گوش کن تا کردی از اهل رشاد

دوش اندر محفلی از دوستان — صحبت از وافور آمد در میان

هر کسی تعریفی از وی مینمود — گر چه آن تعریفها تکذیب بود

من مذمت کردم و منکر شدم — زانکه چندی مبتلای آن بدم

گفتم ای یاران هر آنکو مبتلاست — او همیشه دردناک و در بلاست

عمر صد امیر ساند او بسی — اغنیا را افکند در مفلسی

هر که گردیده است در دامش اسیر — او پریشان گرفتار و فقیر

در بر اهل خرد خوار و ذلیل — دائما بیمار و رنجور و علیل

خوار کرده دوستانش سر بسر — مفلس و بی اعتبار و در بدر

ای بسا اشخاص صاحب اعتبار — ای بسا املاک و مال بی شمار

جا نفدای حضرت وافور شد — یکزمان غافل شد و ره دور شد

دوستانش کرده بی نام ونشان　　مانده سرگردان بچشم خون فشان

درجوابم عارفی گفتا یفلان　　بدمگو وافور وانرا بد مدان

زانکه دارد او خواص بیشمار　　سرکشانرا جمله میسازد مهار

هرکه اندر راه او پامال شد　　عارفی با فهم وبا ادراک شد

با محبان خود از راه وفا　　مینماید صحبت از صدق وصفا

عقل او یک برصد افزون میشود　　خلق او خوش طبع موزون میشود

باشد او دایم پی پاکیزگی　　میکند تحصیل فهم وزیرکی

چشم او نبود بدنبال زنان　　نبودش کاری باطفال کسان

ترک وافور ای ابو القاسم مکن　　زین بهانه خواب بیموسم مکن

درجواب گوید

تاکه شد وافور در عالم پدید　　هیچ وافوری بخود مردی ندید

دسته شد از عیشهای دنیوی　　هوش وعقلانرا بخود دادی نوید

چشم پوشید از عروسان جهان　　کشت از لذات دنیا نا امید

گر از آینده دنیا نبرد او للهی　　لیک در عقبی بمطلبها رسید

کرز وصل تو عروسان دهر گشت	در عوض شهد لب حوران چشید
ای ابوالقاسم مکن تعریف بیش	میشود قفل عروسان بی کلید

غزل در مدح حضرت وافور

وافور بکش صبح و ببین هر چه توانی	تا کشف شود جمله اسرار نهانی
این کهنه عمر که بسر هست دکانها	پرهیز کن از حالت ایام جوانی
وافور تو را عاقل و فرزانه نماید	حیف که از فائده اش هیچ ندانی
تا لاغر و کاهیده شدی از دم وافور	دیگر تو نبایست کشی بار گرانی
عادت چو بوافور شدی هیچ نخواهی	جز حضرت افیون ز هر گونه دخانی
یک عصر که در محضر وافور نشینی	خوشتر بود از عمر طویلی که درانی
این پند و نصیحت ز ابوالقاسم بشنو	کن گوش بر آن که بدینها تو نمانی

رباعی در مناجات گوید

تو باک مرا خود رسانی ربی	توفیق بده تا که کشم چند حبی
یا رب تو بده جزای انها که کنند	وافور دلشکستهات را سبّی

وله ایضاً رباعی در مناجات

بکند شاکر ز موسم وافورم … یک لحظه بکر ز زند کی معذورم
یا رب تو مرا جدا مکن از وافور … رحمی فرما بصورت ناشورم

ولہ ایضاً

یا رب تو بهشا کنه وافوری … یکلحظه مفرمای با نهادوری
هر عصر برادشا بیانی برسان … تریاك و دیکر چاهی دم دریوری

ولہ ایضاً

یا رب تو بزودکی برسان تریاکم … کردو ور رسد زفرقش غمناکم
با انکه زطاعات تو غافل کشتم … رحمی فرما بصورت ناپاکم

ساقی نامه

مغنی بیا ساز کن ساز را … بزن هر رموزی و آواز را
کردنیا نکرده با هلش وفا … رسد هر لك اینك تو را از قفا
برای چه داری تو کبر و غرور … که فردا شوی طعمه مار و مور
تنی را که میپروری با ناز … زحق داری امید عمر دراز
اگر عمر تو صد شود یا فزون … بدنیا نمانی شوی واژکون

بغفلت کنی عمر خود را تباه … کنه کار روسیاه و روسیا
کهی غیبت مؤمنان میکنی … کهی حرف زاین و زان میزنی
کهی مجلس نشاء خواران روی … بدنبال زنهای مردم روی
کهی در لواط و کهی در قمار … جز اینها نباشد تو را هیچ کار
نداری تو باك از حلال و حرام … بفرما بحق بورت احترام
به بیع و شرای تو هندین دو … نمودی همه عمر خود را بسر
اگر مالك کل دنیا شوی … بهر حالت آیینك دنیا روی
تو را گر بود علم فضل و هنر … و یا باشی از جملکی نیك تر
نشینی تو هر جا بعیش و سرور … بود منزل آخرین تو کور
درین صورت ای عاقل با تمیز … نشین کوشه بر حال خود اشك ریز
بکش نفس خود را بوافور زود … که رایست زین نفس هر دو وجود
بکن عادت خویش وافور را … رها ساز دار معصیت و زور را
بوافور بنما تو جانرا فدا … که آسوده باشی زهر ماجرا
مغنی بیا و رتو وافور را … بکن باد یکدم تو شاهور را

سماور بکن آب و آتش فکن | بزودی بیاور در این انجمن
نمادم بزودی تو چای سفید | خمار آمد و موسمش در رسید
بچسبان تو چوب و کبابش نما | که ترسم شود موسم آن قضا
بگیر انبر و آتشی ده بمن | چه آتش مثال گلی در چمن
بده تاکه من هم کشم چند حب | که بیدار کردم ز آب عنب
بده ساقیا چاهی د شلمه | پیالچی بیاور تو لبی واهمه
بکن چاق قلیان تو با آب و تاب | که باشد به پیش خدایت ثواب
چو تریاک در قوطیت پر بود | به از یک قطاری ز اشتر بود
دو حبی بکن مانده در قوطیم | کشم تا نکو شد من عاصیم
بده ساقیا نصفه استکام | که شد کیف وافورم اینک تمام
مغنی بیاور تو قلیان برم | که شوری ز نوا افکنی در سرم
بساطی بکن وافورا بده میان | مده ره دیگر هرخسی را در آن
کسانیکه وافورکش نیستند | ز بهر چه اندر جهان زیستند
کسانیکه وافور را منکرند | برایشان حرام است چاهی خورند

مبادا که قلیان با نهادهید | کز آنها وفا در جهان کس ندید

اگر ذکر وافور دانی چه هست | دکر لب از او بر نخواهی تو بست

بود دائماً ذکر او با نجیر | چه از روی برآید هزوش و نفیر

هر آنخانه کآثار وافور نیست | بر آن صاحبخانه باید گریست

هر آنکس فروشد چو تریاک بد | بود در جهنم معذب ابد

چو تریاک بد را فروشد کسی | بریشش دو صد کوز و یکصد خصی

طلب کن تو تریاک خوب ای عزیز | که مردی شوی عاقل و با تمیز

منم آنکه وافور را خادمم | چو نامم بخواهی ابو القاسم

رباعیات

وافور اگر نیامدی در عالم | لذات جهان تمام بودی مبهم

تا حضرت او پای در این عرصه نهاد | بر جمله دخانیات او شد خاتم

وله ایضاً

هر کس بجهان کشید و چپقی وافور | از کسب و تجارت تو بدارش معذور

در حشر چو او رند او را بجناب | در جنت خلد سر نهد با من حور

گو هرمت وافور تو میدانستی	دیگر ز علاقات زمان میرستی
صد حیف که بیعمر فنی و غافل	گر هرمت او نمیکنی خود بستی

ولہ ایضاً

شخصی دیدم نشسته در پای کلک	تریاک مزید بود و میزد بمحک
می سیخ بوافور زد و خوش میگفت	این عطر گلستان که بوی میغلک

ولہ ایضاً

وافور بکش جان برادر که خوش است	بهتر ز هزار دلبر ماه وش است
هر کس که بود منکرش اهل سقر است	بشنو ز من و بکش دو حبی که خوش است

ولہ ایضاً

هر کس که کند قلیان وافور احباب	هم چاق کند بیاورد با آداب
چون داخل جنت شود او وارد باب	پوشند صله حله ز پوست سنجاب

ولہ ایضاً

در واقعه دیدمش پی وافوری	گفتم که هر توانه قلیان بیخوری
گفتا چه چاره که ندارم تریاک	بنموده ز من حضرت افیون دوری

ولہ

وله

این شخص که وافورکش پهان است	نه فکر لباس نه بفکر نان است
از خواب اگر برخیزد الی وقت غروب	زاندیشهٔ تریاک بسی نالان است

وله ایضاً

اندر طلب جوی آب وافور بکش	اندر پس هر خواب تو وافور بکش
هر جا صنمی و لاله زاری بینی	بر رغم می ناب تو وافور بکش

وله ایضاً

تا آمده وافور در این دار فنا	خدام و بنده جملگی هالکنا
از کثرت غش و نکشا زرد شده	بر خی بیلی چه مالک دوزخنا

وله ایضاً

وافوری بیچاره از خواب چو خیزد	از فرقت وافور واشک از مژگان ریزد
تا او نکشد وافور از چشم دلست او کور	اندک که کشد جبی چو نشر و نجا خیزد

چون قرب منزلت و خواص حضرت وافور را دانستی لازم است که مسائل و شرایط انرا نیز بدانی و عمل نمائی که چنانچه جاهل از مسائل ان باشی هرچه

هرچه تریاک بکشی باطل است وشرائط واداب و
مسائل ان برپنج حرف است حرف اول در مقدمات
ومقاربات ومؤخرات ومحرمات وافور است
شخص وافوری باید یکساعت قبل از داخل شدن
وقت در تدارک مقدمات وافور بوده باشد
مقدمات وافور یازده چیز است اول رفع حدث
تحصیل نمودن دوم منقل را صفا دادن و پاکیزه
کردن سیم اتش خوب شعله دار تدارک گرفتن و
مهیا کردن چهارم سما ور را پاک کردن و اتش نمودن
پنجم چاهی سفید اعلا و چنانچه ممکن نشود
چاهی نسیه اعلی دم گذاردن ششم قند رستی
و چنانچه ممکن نشود قند سفید ولایتی خوب
خشک مهیا کردن هفتم فنجان نلبکی چاهی خوری
شستن و صفا دادن هشتم قلیان را صفا دادن

نهم تنباکوی عطری اعلی مهیا کردن دهم تریاک
لولهٔ خشک وخوشرنگ وبی عیب اماده کردن
وحب نمودن یازدهم وافور را پاک نمودن وکوک
کردن ومقارنات وافور هفت چیز است اول
وافور را داغ کردن دوم پس از چسبانیدن تریاک بوافور
انرا کباب کردن سیم موقوف کردن صحبت هنگام
کباب شدن تریاک خصوص وقتیکه جوش امده باشد
چهارم ظرف زیر وافور گذاردن که هرگاه آتش یا
خورده آتش بیفتد حواس وافوری پریشان نشود
پنجم حب را بیکنفس کشیدن ششم دود وافور را
در دهان حتی الامکان نگاه داشتن وفرو بردن
وچنانچه نتواند خورده خورده از سوراخ دماغ بیرون
کردن هفتم تا وافور گرم است دو دفعه حب
چسبانیدن ولا محاله سه حب پیاپی کشیدن

وبعد مشغول چاهی خوردن وقلیان کشیدن شدن
مؤخرات وافور چهار چیز است اول قلیان را زیر لب
گرفتن وطول دادن که اقلا نیم ساعت بشود دوم
خاموشی نمودن بقسمیکه هرچه کلمه با او که صحبت
بدارند یک کلمه اهسته جواب بگوید سیم
سر وصورت وگردن را خارانیدن است چهارم
چشمها را خماری نماید وخود را شبیه بخواب رفتن
وچرت زدن بدارد محرمات وافور هشت چیز است
اول در جائیکه باد زیاد می اید نشستن ووافور
کشیدن حرام است دوم در مجلسی که کسی انها را
ملامت نماید نشستن ووافور کشیدن حرام است
سیم حب تریاک را تر کردن وبوافور گرم چسبانیدن
حرام است چهارم جای کثیف نشستن ووافور کشیدن
حرام است پنجم تاریکی نشستن ووافور کشیدن

درصورت استطاعت وقوه حرام است ششم
حرف زدن درمیان وافور کشیدن هنگامیکه
حب تریاک بجوش میاید هفتم چاهی شب مانده
ودر فوری زیاد مانده یا جوش خورده یا کم شده
جایز نیست در مجلس وافوری وحرام است وبعضی
برانند که چاهی اندک سرد شده هم جایز نیست وبا طلبت
واحوط کرم کردن واعاده خوردن است هشتم
با وافور سوراخ کشاد یا میانه وافور سوراخ تنگ
یا ترک خورده درصورتیکه میانه ودوات خوب
ممکن باشد وافور کشیدن با اینها حرام است فرع
دویم در شکیات وافور است وان بر دوازده قسم است
سه قسم ان اعتبار ندارد ونه قسم دیگران صحیح است
بقسمیکه ذکر میشود اما سه قسمی که اعتبار ندارد اول
شک کثیر الشک است دوم شک بعد از محل است

بر این معنی که مجلس وافور برچیده شده باشد و
انتش هم تمام شده باشد سیم شك بعد از تمام شدن
تریاکست واما نه قسم که صحیح است اول شك در
میان حب اول ودویم است بنا براین دو دفعه از سر
بگیرد دویم شك درمیان حب دو و سه بنا را بر
دو بگذارد ویك استکان سرخالی چاهی دشلمه بخورد
ویك قلیان تازه بکشد وبعد مشغول شود سیم
شك درمیان حب سه وچهار است بنا را بر سه
بگذارد ویك حب تریاك از قوطی رفیقش که با او هم
وافور است بردارد واحوط آنستکه با وافور رفیقش هم
بکشد چهارم شك میان چهار وپنج است در این
صورت قلیان را زیر لب بگیرد وپنج دقیقه با حالت
حیرت زدن فکر نماید بعد بنا را بر چهار بگذارد ودو
حب تریاك را بر هم بچسباند ویکدفعه بروی وافور

چسبانیده بکشد بعد یك استکان چاهی پر مایه با
شیرینی میل نماید پنجم شك درمیان حب پنج وشش
است بدون تفکر بنا را بر پنج گذارد ویك حب تریاك
بچسباند ونصف را خود بکشد ونصف را بدهد برفیق
خود که با او هم وافور است بکشد واگر تنها ست آن
نصف حب قصد واجب ونصفه را نیت قربت نماید
ششم شك درمیان حب شش وهفت است این
حب را بمصالحه بگذرانند وبنا را بر شش ونیم بگذارد
وبعد یا نیم حب از قوطی خودش یا یکحب از قوطی رفیقش
که هم وافور اند بردارد وبکشد چونکه تریاك مفت اثرش
مثل تریاك خود شخص نیست هفتم شك درمیان
حب هفت وهشت است بنا را بر هفت بگذارد و
یکحب تریاك برود در مجلس دیگر بکشد وبعد بیاید
در همین مجلس مشغول شود هشتم شك درمیان

حب هشت ونه است درانصورت بنارا بر هشت
بگذارد مشروط انکه یکساعت وافور کشیدن را
موقوف نماید ومشغول خوردن چاهی وکشیدن قلیان
شود وبعد یکحب تریاك بالاچسبانکرده بکشد هم
شك درمیانحب نه وده است بنارا بنه بگذارد
وبعد برود قدری کردش نماید ولاا قل هزار قدم
راه برود وپس ازمراجعت دوحب تریاك متصلا بکشد
وبااستکان چاهی شیرین بخورد وبعد قلیان را
بالی پیچ بکشد تا باهمانحالت قلیان کشیدن بخواب رود
باری بعضی ازعلمای وافوریین شك در وافور را
الی بیست حب هم کفته ولی شخصیکه وافور زیاد میکشد
والی ده حب هم شك نکرد بعد از ده حب درهرجا
شك کند تریاك بکشد تا ازشك خارج شود مرقوم
سیم درمسائل متفرقه وافور است مسئله تنها

نشستن ووافور کشیدن درصورت قوه واستطاعت
حرام است چنانچه رفیق وافوری ممکن نشود شخص
تارك وافور را پای خود بنشاند ووافوری هم
بد است وبد هد ولامحاله یکحب تریاك بانشخص بدهد
وچنانچه اهم ممکن نشود وافور وتریاکش را بردارد
وبرد درجائیکه چراغ وافوری دارد یا در محفلیکه
اجتماع وافوریان میباشد رفته وافور خود را با
جماعت بکشد که اکر تنها باشد بیم انستکه شیاطین
بااو شرکت نمایند مسئله شیره تریاك نمالیده
کشیدنش کراهت دارد واحوط انستکه هرقدر هم
که باشد نمالند وبکشند ولی تریاك نیم مال کشیدن
عیب ندارد مسئله سوخته تریاك کشیدن درحال
اضطرار وعدم تریاك عیب ندارد ولی با بودن تریاك
کشیدن سوخته حرام است مسئله شخص وافوری

که میخواهند وافوری بکشد و تریاک ندارد هرکس که
حاضر است باید که فرمانبرداری اورا بکند و برود
تریاک جهة او ابتیاع نماید و وجه تریاک را شخص وافوری
خودش بدهد مسئلة چنانچه شخص وافوری
تریاک ندارد و وجه هم ندارد هرگاه وافوریان دیگر
حاضر باشند باید یا بعنوان قرض یا ترحماً باو تریاک
بدهند والا هرکس که حاضر است باید وجه تریاک
بعنوان قرض الحسنه باو بدهد واحوط آنستکه
خودش هم برود تریاک جهة او خریداری نماید و
چنانچه مسامحه نماید و موسم وافوری بیچاره
بگذرد و قضا شود گناهیکه آنشخص وافوری در
تمام عمر کرده است بگردن اوست مسئلة
شخص وافوریکه تریاک ندارد و وجه واستطاعت
هم ندارد بر تمام مخلوق چه وافوری و چه غیر وافوری

واجب است که تریاک ولزومات ان که قند وچاهی
وتنباکو وزغال بوده باشد باو برسانند ولی یکنفر
که متحمل شد انکردن دیگران ساقط میشود مسئلة
شخص وافوری در بلاد دیگر مانع از بردن تریاک
ایرانی باشند وتریاک خود ان بلد هم بجهة کشیدن
خوب نباشد رفتن او حرام است مگر انکه تریاک
خوب دران بلد ممکن بوده باشد مسئلة شخص
وافوری که بخانه کسی میرود باید قوطی تریاک کش
همراهش باشد ودرانجا تریاک خودشرا بکشد
مگر انکه تریاک ابدا نداشته باشد ووجه هم نداشته
باشد که تریاک بخرد یا انکه صاحبخانه یا رفیقان
دیگر تکلیف کنند که تریاک ایشانرا بکشد مسئلة
درمجلسیکه بعضی وافوری هستند وبعضی غیر
وافوری باید تمام اهل مجلس ولو بعنف هم باشد

هر یک یکحب تریاک بکشند و اشخاص وافوری
باید تریاک دهان اشخاص غیر وافوری نمایند
و بلافاصله هم چاهی و قلیان تازه بانها بدهند
که متاذی از کشیدن وافور نشوند مسئله هرگاه
شخص وافوری در مجلسی واقع شود که بجز او دیگری
وافوری در ان مجلس نباشد و بخواهد وافور بکشد
چنانچه علاوه مصرف خودش اینقدر تریاک در
قوطی او میباشد که هر یک از انها را هم یکحب تریاک
بدهد در ان مجلس بنشیند و وافور بکشد والا
برود در مجلس علیحده وافور بکشد و رای اخوی
اقا محمد حسن در اینمسئله این است که هرگاه بقدر
مصرف خودش هم زیادتر نداشته باشد باز در
همان مجلس بنشیند وافور بکشد که سایرین هم
از فیض ثواب مجلس وافور محروم نباشند و هم

از فیض خدمت دوستان مستفیض شود حقیر هم
بواسطهٔ برادری اینمسئله را امضا میدارد
مسئله شخص وافوری در حجرهٔ تجارت یا محل
کاسبی هرگاه وافوری شد ومجال ندارد برود
بخانه یا محضر وافوریان درسماخا ولوانکه اتش موجود
نباشد یکحبّ زغال بده هم ببرند در حجرهای دیگر
در زیر اتش کنند وباهمان اتش چند حبّی وافور
بکشد تا انکه فراغت حاصل نموده بمحضر وافوریان
یا بخانهٔ خود رفته وافور کشیده تراکاسل نماید
مسئله در مجلسیکه بعضی وافوری باشند
وبعضی وافوری نباشند قلیان که میاورند
باید اوّل حضرات وافوری بکشند وبعد سایرین
سوای ان حرام است وهمچنین است چاهی مسئله
شخصیکه میخواهد ضیافت نماید باید مجلس وافوریان

وغیره وافوریانرا جدا کنند وپیشند مثانهٔ را هم که
وافوری هستند وافوری قرار دهد از چاهی ریز
وچاهی او ر و قلیان چاق کن وقلیان اور بلکه
طباخ انها را هم احوط انستکه وافوری قرار دهند
وجدا کنند که بداند مناسب حال وخوراک انها
چیست مسئله شخص وافوری وافورش را کاملاً
کشید ورفت بحمام باید از حمام که بیرون میاید
وافور را اعاده نماید واحوط بعد از جماع وبیرون
امدن از بیت الخلاء اعادهٔ وافوراست مسئله
در راه سفر که یکنفر وافوری درمیان قافله باشد
اختیار تمام قافله با اوست در هرجا که وافوری شد
وخواست فرود اید جهة وافور کشیدن هم باید
مطیع او باشند وهمچنین هر وقت خواستند
بار کنند چنانچه او وافورش را کشیده واذن داد

[illegible]

بارکنند

بارکنند چنانچه اطاعت وهمراهی نکنند سلامتی
در انقافله نیست ومال انقافله بر سارقین حلال
است مسئله هرگاه شخص وافوری رفت در
بیت الخلا وبواسطهٔ یبوست مزاج وتنگی ماتحت
وغلبهٔ خواب طول کشید ومعطل شد ووقت
کشیدن وافور داخل شد وخدام آتش وافور
ولزومات انرا مهیا کردند باید خدام حتی بوافور
چسبانیده ببرند در همان بیت الخلا بکشد که وقت
نگذرد مسئله شخص وافوری در هر خانه که
باشد و دو ساعت از شب بگذرد دیگر صاحب
خانه نباید بگذارد که انشخص بیرون رود چنانچه
صاحب خانه هم اورا نگاه ندارد خود وافوری
مجبوراً در همانجا بماند وبر صاحبخانه لازم است
که تدارک آتش وچاهی ولزومات وافور را جهة

صبح او بگیرد مسئله شخص وافوری باید حتی الامکان
بخانه غیر وافوری نرود خصوص شب مسئله وافوری
در هر کجا میرود باید قوطی تریاکش همراهش بوده باشد
بلکه چند حب دغال هم گوشه دستمالش بوده باشد
مسئله شخص وافوری که میخواهد بسفر برود ولو
یکفرسنگ بوده باشد باید وافورش را کاملا بکشد
و سوار شود مسئله در وقتیکه حب تریاک چسبانیده
شد و کباب شد باید دیگر حرف نزنند تا انحب
تمام شود و چنانچه یکی حرف بزند باید هرچه تریاک در
قوطی دارد دیگران غارت نمایند و احوط آنستکه
در انوقت دیگران هم صحبت را موقوف نمایند مسئله
شخص وافوری که میخواهد مشغول چای خوردن
و قلیان کشیدن شود باید آتش دم انبر را کنار رد
و چنانچه کنار نگذارد از جماعت وافوریان خارج است

واورا باید از جرگهٔ وافوریان خارج نمایند وراه ندهند
مسئله شخص وافوری چپق وسیگار کشیدن او
جایز نیست واولی قلیان است مگر درصورت عدم
قلیان سیگار عیب ندارد مسئله شخص وافوری
که مشغول وافور کشیدن میباشد انبر وافور را
جایز نیست بردارند بجهة آتش سر قلیان گذاردن یا
مصرف دیگر بلکه حرام است وچنانچه کسی بردارد
باید با همان انبر آتش بر پشت دستش بگذارند
وبرندارند تا آن آتش خاکستر شود مگر باذن وافوری
باشد که انبر را بردارند فرحرف چهارم در سؤال
وجواب وآداب وافور کشیدن سؤال هرگاه
شخص غیر وافوری فحش بوافوری دهد حکمش چیست
جواب زبان اورا باید برید یا دهانش را باید دوخت
واحوط آنستکه اول زبان اورا ببرند وبعد دهان

اورابد و زنند سؤال چنانچه غیر وافوری وافوری را
بزنند حکمش چیست جواب ده مقابل باید اورا قصاص
کنند باذن حاکم وافوری که اعلم باشد در کشیدن
تریاك وبرای این قل حکمش اینست که سر اورا ببرند
واخراج بلد نمایند سؤال غیر وافوری تکیه شخص
وافوری بزنند بقسمیکه آن بیچاره بیفتد حکمش چیست
جواب اورا باید بردوش کشیده ببرد تا انجائیکه
قصد داشته برود ولو یکفرسنك بوده باشد و
چنانچه زیاده از یکفرسنك بوده باشد باید اورا سوار
کند ببرد بمحل مقصود برساند سؤال چنانچه دوات
وافوری بشکنند چه باید کرد جواب باید بگویند شهید شد
ودو لوله تریاك هم صدقه بدهند بفقرای وافوری
سؤال شخص فقیر وافوری که در محضر شخص غنی وافوری
نشسته تکلیفات غنی چیست جواب باید تریاکش را

هر قدر او را کفایت کند باو بدهد بکشد واحوطاً نیست
که بجهة یک دفعهٔ دیگرش را هم بدهد سؤال نوکر
واقوری میتواند نوکری شخص غیر واقوری بکند یا نه
جواب حرام است سؤال نوکر واقوری در وقت کشیدن
وافور اگر آقایش صدایش زد وفرمانش داد تکلیف نوکر
چیست جواب در انوقت حکم فرمان دهنده وفرمان
برنده یکسان است بلکه در انوقت جواب دادن او
با آقایش حرام است ولو هر قدر صدایش بزند سؤال
دو برادر یکی وافوری ویکی غیر وافوری میراث چه
قسم باید ببرند جواب برادر وافوری باید سهم ارث
ببرد وغیر وافوری یکسهم واحوط آنستکه برادر وافوری
تمام ارث را ببرد سؤال آتش وافور را کسی جهة سر
قلیان یا بجهة مصرف دیگر بشکند حکمش چیست
جواب سر آنشخص را باید شکست سؤال آتش وافور

یا بوخشران در حال کشیدن حب وافور درجا مهٔ
یا روی فرش بیفتد تکلیف چیست جواب برداشتن
آن جایز نیست مادامیکه حب وافور تمام کشیده نشود
ولو آنکه آتش بگوشت بدن برسد یا فرش قیمتی باشد
وبسوزد مگر آنکه دیگری در انجلس بوده باشد و
آتش را بردارد سؤال زغال آتش وافور از چه چوب
باید باشد جواب در هر جائیکه آتش چوب بنه
ممکن شود با آتش دیگر جایز نیست وافور کشیدن
بلکه حرام است وچنانچه زغال بنه ممکن نشود آتش
زغال بادام کوهی وپسته وانجیر وکنار چنانچه
اینها هم ممکن نشود آتش چوب رز وگلابی وتوت
وچنار هم جایز است مشروط آنکه هر یک از این چوبها
که بوده باشد زیر خاک کنند ودو کنند تا آتش شود
وزغال نموده در وقت حاجت بکار برند وتمام

وافوریان باید این مسئله را بدانند سؤال نبات با چاهی خوردن شخص وافوری جایز است یا نه جواب چنانچه نبات نگین سفید خوب باشد بفتوای بعضی از وافوریان یزد از قند ارسی بهتر است سؤال چاهی در مجلس وافور چه چاهی باید باشد جواب در صورت بودن چاهی اغیر چاهی دیگر جایز نیست و در صورت عدم چاهی سفید چاهی لیسه اعلی هم عیب ندارد سؤال حب تریاک کر وافوری باید بر دوات وافور چسبانیده بکشد چه مقدار باید باشد جواب علماء وافور در این مسئله اختلاف دارند بعضی حبی دو نخود فرموده اند بعضی دو نخود و نیم بعضی سه نخود میفرمایند، و فتوای مرحمت شان اقا میر احمد رشتی طاب ثراه هم سه نخود بود مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان ارامگاه صدر یزدی طاب ثراه

چهار نخود فرموده اند و جناب آقا سید ابو القاسم
ما هونی شش نخود میفرمایند و جناب مستطاب
لب الالباب آقا علی اکبر یزدی شهیر به تفتی میفرمایند
هشت نخود باید باشد و بفتوای این اقل الطلبه
کمتر از سه نخود جایز نیست ولی تقلید دیگران هم
در این مسئله عیب ندارد اما اداب کشیدن وافور
چون نزدیک داخل شدن وقت کشیدن وافور
میشود باید شخص وافوری امر نماید منقل را صفا
بدهند و اسباب چاهی را پاکیزه کنند و قلیان را
نیز صفا نموده و چاق نمایند و منقل را هم پاک و
پاکیزه نمود بلکه باید خاکستر منقل را با حنا بیز بیزند
و سفره چرمی زیر منقلی را بگسترانند و منقل را در میان
گذارده در میان سفره بگذارند و احوط آنستکه
منقل گتابی باشد و سفره زیر منقلی باید پنج گره

[illegible] ملا [illegible] یزدی

چهار طرف

چهار طرفش از جمعهٔ زیر منقل متجاوز بوده باشد
و دو نفر الی سه نفر وافوری باید بر سر یک منقل
نشسته مشغول کشیدن شوند واحوط اینست که
هرگاه سه نفر شدند منقل را علاوه نمایند و هر یک نفر
وافوری یک قلیان باید داشته باشند و سماور
و اسباب چای خوری باید نزدیک خودشان
بوده باشد و چای را هم باید بدست خودشان دم
نمایند و در گوشهٔ همان منقل جلو رویشان بگذارند
و هر وقت چای میخواهند باید خودشان بریزند
و اولی اینست که چای دیشلمه بخورند و در میان وافور
کشیدن باید حرف زدن را موقوف نمایند مگر بعد
از اتمام حب و چنانچه غیر وافوری بمجلس انها بیاید
حتی الامکان او را راه ندهند و چنانچه ممکن نیست
و امد وارد شد هرگاه بتوانند او را وافوری کنند

وچایخه قابل نیست زنهار چاهی وقلیان خود را باو
ندهند مگر آنکه امتحان نماید از خارج قلیان وچاهی جهت
او بیاورند وشخصی که وافور کشید ومیخواهد چاهی
بخورد باید آتش دم انبر را بیندازد وهر وقت میخواهد
آتش بردارد پف نمودن جایز نیست نه آتش دم انبر
ونه بمنقل که خاکستران بصورت رفیق مقابلش
بریزد بلکه آتش که برمیدارد آهسته در همان منقل
حرکتش بدهد که خاکستران بریزد وآتش هم شهید نشود
وپس از فراغت از کشیدن وافور وافور را پاک نمایند
واحوط آنست که میانه وانبر وافور را نیز با دستمال
ابریشمی پاک نموده با احترام تمام در جلد ظریف پاکیزه
کرده در محل خوب بگذارند مسئله هرگاه شخص برای
جهت تریاک کشیدنش قرار داده صبح که قوطی تریاک را
ملاحظه کرد دید یک حب یا بیشتر از تریاک شبش

باقی مانده از همانوقتکه فهمید باید فورا بنشینند و
ومشغول کشیدن وافور شود تا همان موسم مشتبه گذشته
که این حب تریاک او باقی مانده بوده و انوقت بعلاوه
انچه کشیده وقت که داخل شد تریاک اندازه هر شب
خود شرا هم بکشد انوقت امید هست که تلافی انچه از او فوت
شده بشود مسئله در ماه مبارک رمضان خواب شب
بر حضرات وافوری حرام است باید تمام شبرا وافور بکشند
وبعوض خواب شب روز را اگر روزه هستند تا دو ساعت
بغروب افتاب مانده بخوابند و پس از بیدار شدن در
تدارک وتهیه اسباب وافور باشند واحوط انست
که با وافور افطار نمایند ودعای اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَ
عَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ را در حین چسبانیدن
حب وکباب نمودن نان بخوانند مسئله زکوه بر تریاک
حضرات وافوری هر یک متموّل هستند هر ده حبی

دوهب باید منظور بدارند و باذن علماء وافور مستحق
وافوری برسانند وحتی الامکان سوخته تریاک
خود را هم بدهند بفقراء وافوری مسئله در فش
چوبی در سوراخ دوات وافور کردن حرامست
مگر در حال اضطرار و ممکن نشدن درفش وافور
مسئله وافوریان چراغی سفر کردن انها حرامست
وچنانچه اضطرارًا باید سفر کنند حتی الامکان در
سفر وافور شانرا مبدل بوافور متعارف غیرچراغی
نمایند مسئله هرگاه وافوری مستحق بر زراعت
تریاک بگردد که مشغول گرفتن ان باشند سهمی ازان
تریاک را باید باو بدهند واو را محروم ننمایند مسئله
شخص وافوری حتی الامکان باید خواب قیلوله را
ترک نکند باینمعنی که پس از فراغت از وافور صبح باید
بخوابد تا ظهر که وقت وافور کشیدن داخل شود

تمت بالخیر

آخوط در ساعت از ظهر گذشته است حاجی محمد بن حاجی نظر علی یزدی

قصیده ایست که آقا میرزا ابراهیم شاعر رفسنجانی المتخلص بیمانا
بجهة آقا میرزا داود کرانی در طلب تریاک انشاء فرموده است

ای قطرهٔ از قلزم جود تو سوا سی | از هفت عمّان کرهٔ ارض فروتر
انروز که معمار قضا طرح جهان ریخت | خاک تو با آب کرم ساخت مخمّر
دریای سخا بحر کرم معدن بخشش | داود که دستش ز عطا ابر درآور
در بزم زدی طعنه که جود تو بحاتم | در رزم زدی خنده که جنگ تو بنوذر
ما سیر همه از جان تو در کشور سیرجان | ما طالب تریاک و تو امروز توانگر
تریاک همیدانی کامروز بسی نان | نایاب تر از مومن و کوگرد احمر
وقتا مدد اینک که بیک لوله بالا | کف روی زمین هشته در خویش کیم تو
ما با تو نکوییم همانا بخدا لیک | وافوری و تریاکی و انگاه چنین خر
ما حبّ تو دیدیم و زحبّ تو کشیدیم | ما جود تو دیدیم که گفتیم سراسر
ما نیز نیا سازیم از خواهش تریاک | ما نانه کنون رانیم محروم از این در
با طاغی سیّار که از شعر دربار | هر لحظه زند طرحی در توده اغبر
تا بر جهان اختر سیاره کند سیر | بادا بجهان کوکب بخت تو مستیر

بحمد الله تعالی وحسن توفیقه تمام شد کتاب
مسائل عملیه حضرت وافور سعی واهتمام
نگارنده آن جناب مستطاب عمدة الانجاب
والاطیاب آقا ابو القاسم صاحب ابن مرحمت
وغفران پناه جنت ورضوان آرامگاه حاجی
محمد باقر صاحب تاجر یزدی طاب ثراه

در بندر معمورهٔ بمبئی در
مطبع گلزار حسنی بزیور
طبع آراسته گردید بخیرا
فی شهر ربیع الاول
من شهور سنه ۱۳۱۵